

فصل چهارم:

سازمان و کردهای عراق

□ ماهیت عملیات موسوم به «مروارید»

مجاهدین خلق محافظان مرزهای ایران و عراق، و همانند ارتش عراق اند؛ از آنها حرف شنوی داشته باشید.^۱ «صدام حسین»

در جریان جنگ خلیج فارس، کردهای عراق با استفاده از ضعف حکومت مرکزی، فرصت را غنیمت شمرده مناطق کردنشین را به دست گرفتند. رجوی به خواست مستقیم ارتش عراق، جهت حفظ حکومت صدام و با بهانه حمله نیروهای جمهوری اسلامی به پایگاه‌های مجاهدین خلق، نیروهای خود را به سمت مناطق کردنشین حرکت داد و اقدام به سرکوب اکراد عراقی نمود تا لشگریان صدام از جنوب برسند.^۲

در ابتدای اشغال کویت توسط عراق، مجاهدین خلق در منطقه‌ای به نام «نوزول» (واقع در شمال عراق) مستقر شده بودند.^۳ در این منطقه، پیش از حضور عوامل رجوی، کردهای عراقی زندگی می‌کردند؛ لیکن به هنگام واگذاری آن به مجاهدین خلق، کاملاً تخلیه شده بود! بدین معنی که ارتش صدام شهرک‌ها و روستاهای این منطقه را مورد حمله قرار داده و مردم آن را کشته یا به کشورهای ایران و

۱. شمس حائری، مرداب: ص ۲۷. نویسنده توضیح داده است که «این پیام را از رادیو عراق در زندان دانشکده» [= از جمله زندان‌های مجاهدین در عراق] در پادگان اشرف، به اتفاق سایر زندانیان شنیدم».

۲. متن اصلی و ترجمه شده گزارش وزارت خارجه آمریکا؛ مستند به مصاحبه جلال طالبانی و گزارش ۴ اکتبر ۹۴ وال استریت ژورنال که در پی نوشت‌های بعدی خواهد آمد. نیز متن ترجمه شده گزارش تحقیقی حزب سبز آلمان.

۳. این منطقه در حدفاصل شهر «کرکوک» عراق و شهرهای کردنشین «کفری» و «طوز» قرار دارد.

ترکیه متواری کرده بود. چند ماه پس از عملیات «فروغ» (مرصاد)، صدام حفاظت و نگهداری «نوژول» را به عوامل رجوی سپرد؛ که در آنجا - برای پر شدن وقت‌شان - گندم و جو کاشته بودند. با شروع جنگ خلیج فارس، نیروهای رجوی از پادگان موسوم به اشرف به منطقه «نوژول» رفتند.

در جریان حملات هوایی متحدین به مناطق نظامی و استراتژیک عراق، پناهگاه‌های مجاهدین خلق - با نوعی توافق - از آسیب در امان ماند؛ به عنوان مثال، در قرارگاه‌های اشرف و نوژول دو پرچم بزرگ ایران همراه با عکس مسعود و مریم نصب شده بود که برای هوایماها به خوبی قابل رؤیت بود.^۱

صدام، که با شکست مواجه شده بود کلیه نیروهای باقیمانده خود را نیز به مرز کویت برد؛ در نتیجه مناطق شمالی از نیروهای بعثی تخلیه شد. در این حال فرصت مناسبی ایجاد شده بود تا گروه‌های کرد عراقی به این مناطق یورش برند و دوباره در شهرهای کردنشین ساکن شوند.

کردها، در قسمت شمالی، شهرهای بزرگ و اصلی «موصل» و «سلیمانیه» را اشغال نمودند و سپس به سوی شهرهایی مثل «طوز»، «کفری» و «جلولا» پیشروی کردند. با اشغال این شهرها، کافی بود که کردها از سراهی «سلیمان بیگ» عبور کرده به جاده اصلی برسند و مستقیم به طرف شهرهای «خالص» و «بغداد» پیشروی کنند. در چنین موقعیتی، هیچ نیرویی نمی‌توانست مانع آنها شود.^۲

برخورد کردها و نیروهای رجوی و سرکوب کردها در همین مرحله پیش آمده است. ما در اینجا سه روایت از این ماجرا را نقل می‌کنیم. روایت نخست مطالبی است که در بخشی از گزارش وزارت خارجه آمریکا به کنگره آن کشور آمده است:

در ماه مارس ۱۹۹۱، به دنبال عملیات «توفان صحرا» بر طبق گزارش‌ها، ارتش آزادی‌بخش ملی [=معدود نیروهای رجوی] با پاسداران انقلاب ایران، در نزدیکی شهر مرزی قصرشیرین به نبرد پرداخت. تحلیل‌گران چنین می‌پندارند که صدام به ارتش آزادی‌بخش ملی اجازه داد تا در این زمان به داخل ایران نفوذ کند؛ تا بدین وسیله نشان دهد که حمایت ایران از قیام شیعیان در جنوب عراق را تحمل نخواهد کرد.^۳ در آن زمان، کردهای عراقی نیز ادعا کردند که مجاهدین در سرکوب کردها به ارتش عراق کمک کرده‌اند؛ ادعایی که از سوی پناهندگانی که به نزدیکی

۱. اسدی، واپسگرا: صص ۸۶-۹۳.

۲. همان.

۳. گزارش «مایکل تودولو» در روزنامه تایمز لندن/ دوم آوریل ۱۹۹۲؛ و گزارش «آلن کوول» در روزنامه نیویورک تایمز/ ۵ ژوئن ۱۹۹۱.

مرز ایران گریخته بودند، مورد تأیید قرار گرفت.^۱ جلال طالبانی، رهبر اتحادیه میهنی کردستان، به خبرنگاران گفت: «...مجاهدین در نبرد کرکوک به نیروهای صدام پیوستند.»^۲

گزارش اخیر وال استریت ژورنال می‌گوید: «تنها تهاجم عمده ارتش آزادی‌بخش ملی، طی شش سال گذشته، در سال ۱۹۹۱ و درست پس از جنگ خلیج [فارس] صورت گرفت؛ و این زمانی بود که صدام حسین به رجوی دستور داد برای فرونشاندن شورش کردها در شمال عراق به کمک بیاید؛ و این را شرکت‌کنندگان در آن عملیات بیان می‌دارند.»^۳

یک عضو سابق سازمان مجاهدین خلق که در عراق بوده، گفت که اختلاف او با رهبری مجاهدین زمانی آغاز شد که او عملیات سازمان علیه کردها را زیر سؤال برد.^۴

روایت دوم از شخص حائری، عضو قدیمی و جدا شده سازمان است که ضمن شرح وقایع، زمینه‌هایی نیز به دست می‌دهد که نشانگر برنامه‌ریزی قبلی در مورد نقش سرکوبگر مجاهدین خلق علیه کردهاست؛ چنانکه در ابتدای این بخش نیز اشاره کردیم، مناطقی از عراق که کردنشین بود، توسط صدام - به طور موقت - به رجوی «حاتم‌بخشی» شده بود. حائری می‌نویسد:

طبق شهادت بسیاری از اعضای مجاهدین خلق - که در محل حاضر بودند و من قبل از رفتن به زندان، [چه] در مهمانسرا و چه در زندان با همه آنها گفت و گو کردم - سازمان مجاهدین قسمت بزرگی از مناطق کردنشین شامل شهرهای «طوز»، «خرماتو»، «کفری»، «سلیمان بگ» و «خانقین» را قبل از اینکه کردها به این مناطق بیایند، به اشغال خود درآوردند.

در شهر سلیمان بگ، اولین عملیات مجاهدین خلق علیه کردها، در محدوده ساختمان راه‌آهن، با وارد شدن یک مینی‌بوس به شهر آغاز شد. این مینی‌بوس پر از پیشمرگ بود که قصد داشتند شهر را آزاد کنند. یک تیپ از ارتش آزادی‌بخش، به فرماندهی حسن، و تیپ دیگر، به فرماندهی آحد، در دو جبهه به این مینی‌بوس حمله کردند. در اولین لحظات، مینی‌بوس آتش گرفت و سرنشینان مینی‌بوس، که قبلاً پیاد شده بودند، به سرعت پراکنده شدند و به سمت «کفری» عقب‌نشینی کردند.

سلاح این پیشمرگ‌ها کلاشینکف و قناسه بود [ولی] مجاهدین خلق آنها را با B.M.P و تانک‌های A55 و سایر سلاح‌های سنگین مورد حمله قرار دادند. چند نفر از این عده [کردها]

۱. گزارش «آسوشیتدپرس» / ۱۰ مه ۱۹۹۱.

۲. گزارش مذکور در تایمز لندن.

۳. گزارش «پیتروالدمن» در وال‌استریت ژورنال / ۴ اکتبر ۱۹۹۴.

۴. همان.

زیر پل راه آهن مخفی شدند و مجاهدین خلق، بدون اینکه قصد دستگیری و اسارت آنها را داشته باشند، با توپ پل را منهدم کردند و روز بعد آنها را در همان نزدیکی پل دفن کردند. پیشمرگ‌ها مجموعاً شانزده نفر بودند که اکثر آنها کفش‌های لاستیکی و لباس‌های ژنده به تن داشتند.

در سه‌راهی «طوز-سلیمان بگ-کفری»، مجاهدین خلق یک کامیون بنز قرمز رنگ را، که حامل ده تن مهمات برای کردها بود، متوقف کردند. راننده و نفر همراه و دو کودک را از کامیون پیاده کردند؛ و آنها به حالت تسلیم ایستادند. مجاهدین خلق، با توپ ۲۳ میلی‌متری، آن دو را به گلوله بستند؛ یکی از آنها مغزش متلاشی و دیگری مجروح گردید. یکی از کودکان روی جسدی که مغزش متلاشی شده بود، افتاد و گریه و شیون سر داد؛ به نظر می‌رسید که راننده مقتول، پدر کودک بود... از سرنوشت آن مجروح و دو کودک خبری در دست نیست.

بسیاری از سربازهای کرد عراقی، که از جبهه فرار کرده و قصد رفتن به نزد خانواده‌های خود را داشتند و از ترس ارتش عراق و ناامن بودن جاده‌ها از کوه‌ها عبور می‌کردند، در بین راه مورد تهاجم و حمله مجاهدین خلق قرار می‌گرفتند و کشته می‌شدند.

در حین جنگ، یکی از فرماندهان [مجاهدین خلق]، به نام رضا کرمعلی... پس از صدور دستور تیراندازی به سوی خانه اکراد در شهر «طوز»، توسط مدافعین کرد کشته شد؛ و بعد جسد او را به عنوان شهید در پادگان اشرف به خاک سپردند. علاوه بر رضا کرمعلی، ده‌ها نفر از اعضا نیز - که بعضاً مخالف جنگ با کردها بودند اما به علت اطلاعات غلطی که مجاهدین خلق به آنها داده بودند فکر می‌کردند که با... [مأموران] رژیم که لباس کُردی به تن کرده‌اند می‌جنگند - ناخواسته در مناطق کردنشین کشته شدند.

مجاهدین خلق، برای سرپوش گذاشتن روی کُردکشی و دخالت در امور داخلی کردها، جنگ با کردها را «عملیات مروارید» نامگذاری کردند، و مدعی شدند که نیروهای رژیم به قرارگاه آنها حمله و آنها این حمله را دفع کرده‌اند؛ در صورتی که تنها در «خانقین»، یعنی ناحیه مرزی ایران و عراق، بخشی از نیروهای مجاهدین خلق که در محلی به نام «محور سوسن» مستقر بودند، مورد حمله نیروهای رژیم [جمهوری اسلامی] قرار گرفتند؛ اما در بقیه نقاط، مانند «طوز» و «جلولا» و «سلیمان بگ» و «کفری»، هیچ خبری از پاسداران [جمهوری اسلامی] نبود. در این عملیات، چهار نوجوان زیر بیست سال را دستگیر کردند و به عنوان «پاسدار» جلو دوربین تلویزیون [عراق] آوردند تا ثابت کنند که کردهای عراقی - همه - کرد نبوده بلکه عوامل رژیم [جمهوری اسلامی] نیز بین آنها بوده‌اند.

اگر طبق ادعای رجوی، رژیم به مجاهدین خلق حمله کرده بود، می‌بایست درگیری در اطراف

پادگان اشرف صورت می‌گرفت؛ نه کیلومترها دورتر از محل استقرار مجاهدین خلق، و در شهرهای کردنشین عراق! از طرفی مجاهدین خلق، در این جنگ، گوسفند و مرغ و خروس زیادی از مناطق کردنشین - همراه خود - به پادگان اشرف آورده بودند؛ آیا این گوسفند[ها] و مرغ و خروس‌ها را هم رژیم [جمهوری اسلامی] به عراق آورده بود؟!

این نشان می‌دهد که مجاهدین خلق از پایگاه‌های خود، همراه با توپ و تانک، خارج شده و در نقاطی بسیار دورتر از پادگان با کردها درگیر شدند. اگر بپذیریم [که] رژیم ایران به علت ضعف ارتش صدام قصد حمله به عراق را داشته، با شرایطی که آن روز حاکم بود، ایران می‌توانست تا بغداد - بدون هیچ مانعی - پیشروی کند... این ادعا کاملاً دروغ است....

رجوی می‌گوید: «قوای ما با نیروهای سپاه پاسداران درگیر شدند»؛ این دروغ وقتی بیشتر آشکار می‌شود که یکی از نفرات رده بالای سازمان، به نام نادر افشار، همراه با دو نفر دیگر که یکی از آنها مترجم و به زبان عربی کاملاً مسلط بود، در مناطق شیعه‌نشین جنوب عراق به وسیله «شمشیر» کشته می‌شوند. این سه نفر برای جاسوسی به جنوب رفته بودند؛ و اجساد آنها رابه پادگان اشرف می‌آورند و برایشان سنگ یادبود بنا می‌کنند.^۱

جزئیات دقیق‌تری از برخوردهای نیروهای رجوی و کردهای عراقی در خاطرات و نوشته‌های یک خلبان و افسر فتی نیروی هوایی (که در جریان فرار بنی‌صدر و رجوی، از کادرهای پرواز بوده و سال‌ها در سازمان به سر برده، و اکنون چند سالی است که از آنها جدا شده است) آمده؛ که به عنوان روایت سوم، عیناً - با اندک تصرف ویرایشی - نقل می‌کنیم.

[نیروهای رجوی] با تجهیزات کامل، در حال برگشت به سر راه سلیمان بیگ و در حال استقرار در اطراف شهرهای «طوز» و «کفری» بودند. آن گروهی که در حال عبور از شهر «طوز» بودند، بنا به دستور فرمانده، سرلوله‌های توپ‌ها و مسلسل‌ها را به طرف شهر «طوز» هدف‌گیری کرده بودند. مردم شهر در جلو مغازه‌ها، جهت تماشا، گرد آمده در ضمن به کسب و کار خود مشغول بودند.

یکی از فرماندهان گرد پیش آمد و خواست با فرمانده مجاهدین خلق، به نام رضا کرمعلی، صحبت کند؛ آن فرد کرد گفت:

- ما که با شما قصد جنگ و دعوا نداریم؛ هدف ما آزادی مناطق مان از دست صدام حسین است و شما در این صورت، در این کشور هیچ مشکلی نخواهید داشت. آیا بهتر نیست که لوله‌های

۱. شمس حائری، مرداب: صص ۱۲۷ - ۱۳۰.

توپتان را به جهت ما نشانه گیری نکنید؟!
رضا کرمعلی گفت:

- شما مزدور رژیم خمینی هستید و همیشه دشمن ما بوده و خواهید بود؛ و قبلاً هم نفرات ما را کشته و یا به جمهوری اسلامی تحویل داده‌اید...
در این موقع بود که یک گلوله از محلّ نامشخصی شلیک و رضا را نقش بر زمین کرد...
مجاهدین خلق شروع به تیراندازی - بدون هدف مشخص - به طرف شهر نموده و با گلوله توپ، بسیاری از اماکن و مغازه‌ها را خراب کردند...

مجاهدین خلق به صدام قول داده بودند که تا رسیدن نیروهای عراقی، جلو کردها بایستند و راه را بر آنها ببندند؛ لذا اقدام به بستن راه‌ها و جاده‌های اصلی ورودی و خروجی شهرهای «کفری» و «جلولا» و «طوز» کردند. ابتدا، حدوداً دو روز، گروه‌های کرد سعی در جلوگیری از درگیری شدن با مجاهدین خلق را می نمودند. این بدان معنی نبود که آنها توان این کار را نداشتند؛ بلکه نمی خواستند خود را در دو جبهه - جنگ با مجاهدین خلق [از یک طرف] و صدام [از طرف دیگر] - مشغول کنند. مجاهدین خلق نیروها و اعضای خود را این طور توجیه کرد که اینها - در واقع - کُرد نیستند؛ بلکه نیروها و سربازان رژیم جمهوری اسلامی هستند که به لباس کردها درآمده‌اند!

کردها به تلاش در راه مذاکره با مجاهدین خلق ادامه دادند؛ تا اینکه یک گروه از مجاهدین خلق به داخل شهر «کفری» حمله بردند. آنها با تانک و نفربر وارد شهر شدند. درگیری در داخل شهر شروع شد و این گروه یازده نفره مجاهدین خلق - تماماً - کشته شدند... پس از آن، تلاش برای مذاکره بین کردها و مجاهدین خلق از بین رفت و طرفین به یکدیگر حمله کردند؛ و بخصوص مجاهدین خلق سعی در کشتن و دستگیر کردن بسیاری از کردها داشتند تا آنها را به دولت عراق تحویل دهند.

این عمل مجاهدین خلق و بستن راه کردها باعث شد تا صدام تعدادی از نیروهای باقیمانده‌اش را به این مناطق بیاورد و با استفاده از هلیکوپترهای توپدار و توپخانه، کردها را به عقب بنشانند؛ و شهرهای «جلولا» و «طوز» و «کفری» را مجدداً به تسلط خود درآورد.^۱